

به نام سرچشمه‌ی آفرینش

خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس  
موضوع برنامه ۶۱۱ گنج حضور (بخش پنجم)

خفته از احوال دنیا روز و شب  
چون قلم در پنجه‌ی تقلیب رب  
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۳

انسانی که از احوال دنیا خفته یعنی از جهان بیرون بی‌خبر است و برایش مهم نیست در این لحظه چه اتفاقی رخ می‌دهد و همه‌ی تمرکزش روی فضای دربرگیرنده‌ی اتفاق در این لحظه است. این شخص اتفاق این لحظه را مهم نمی‌داند و از آن زندگی یا خوشبختی نمی‌خواهد و تاثیری در او ندارد. چون قلم را به دست زندگی داده و زندگی با آن قلم می‌نویسد و او هیچ مقاومت و قضاوتی ندارد. چون دل او اتفاقات و چیزهای این جهانی نیست و از آن‌ها زندگی نمی‌خواهد، بلکه دل او فقط خود زندگیست.

ای درپده پوستین یوسفان  
گر بدرگ گرت، آن از خویش دان  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۰

ای کسی که پوستین یوسفان را دریدی، اگر گرگ تو را بدرگ از خودت بدان. اتفاق این لحظه در گرو ریزش خرد زندگی به اتفاق است. پس نباید به اتفاق افتاده اعتراض کنی، بلکه باید در آغوش بگیری و مقاومت نکنی تا کج نویسد.

زانکه می‌بافی، همه‌ساله بیوش  
زانکه می‌کاری، همه‌ساله بنوش  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۱

این که با من ذهنی می‌بافی همیشه و هر لحظه آن را می‌پوشی، اما درواقع قلم صنع خدا دارد می‌نویسد. اگر مقاومت صفر باشد، قلم صنع او خوب می‌نویسد.

«زانکه می‌کاری همه ساله بنوش» آن که می‌کاری همیشه همین را بنوش. پس باید ببینیم چه می‌بافیم و چه می‌کاریم! آیا با من ذهنی می‌بافیم و می‌کاریم؟ یا دست خدا می‌بافد و می‌کارد؟  
اگر تو خودت می‌نویسی نباید به حساب نوشتار خدا بگذاری، تو هنوز من داری و تا من داری کارت درست نمی‌شود.

فعل توست این غصه‌های دم‌به‌دم  
این بود معنی «قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ»  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

این غصه‌های دم‌به‌دم که می‌خوری از فعل خود تو می‌آید، معنی قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ همین است، یعنی قلم خدا خشک شد به آن چه سزاوارش هستی.

که نگردد سنت ما از رشد  
نیک را نیکی بود، بد راست بد  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۳  
رشد یعنی هدایت.

می‌گوید: کسی که اجازه می‌دهد زندگی در این لحظه بنویسد، به او نیکی می‌رسد و آن کس که خودش با من ذهنی‌اش یعنی با دردهایش می‌نویسد و می‌کارد، به او بدی می‌رسد.

کار کن هین که سلیمان زنده است  
تا تو دیوی، تیغ او برنده است  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۴  
-سلیمان: نماد خدا

🌿 تو مواظب باش، کار کن و درست کار کن، که سلیمان زنده است. هر لحظه در آغوش او هستی، او می‌بیند، پس با او موازی باش. اما تا تو دیو باشی یعنی «من» داشته باشی شیر شیطان را می‌خوری و او تیغش برنده است.

چون فرشته گشت، از تیغ ایمنی‌ست  
از سلیمان هیچ او را خوف نیست  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۵

🌿 وقتی انسان فرشته شود یعنی از همه‌ی دردها و آلودگی‌ها پاک شود و هیچ همانیدگی در مرکزش نباشد، از تیغ ایمن است و از سلیمان هیچ خوف و ترسی ندارد.

حکم او بر دیو باشد نه ملک  
رنج در خاک‌ست، نه فوق فلک  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۶

🌿 حکم بد او فقط بر دیو یعنی من‌ذهنی است نه به ملک یعنی حضور. رنج هم در خاک است، نه فوق فلک. می‌فرماید ما هرچقدر با جهان و دردها هم‌هویتیم، همان قدر هم دیو هستیم و اتفاقات بد خواهد افتاد. چون حکم بد او فقط بر دیو من‌ذهنی‌ست نه بر حضور ما. و هرچقدر از جنس خاک هستیم یعنی جسم، همان قدر هم دلمان جسم است و انرژی بد به جهان ساطع می‌کنیم، بنابراین رنج در جسم است نه در فوق فلک، یعنی انسانی که آسمان دلش باز و به حضور زنده شده.  
پس انسان من‌ذهنی درد و رنج دارد، اما انسان زنده به حضور پر از شادی و آرامش و انرژی زنده‌کننده‌ی زندگی‌ست.

ترک کن این جبر را که بس تهی‌ست  
تا بدانی سر جبر چیست  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۷

🌿 می‌گوید: جبر این‌که ما محکومیم که من داشته باشیم و رنج بکشیم را ترک کن، که این بسیار تهی‌ست تا بدانی سر این جبر یعنی این من توهمی چیست. ما محکوم نیستیم بلکه از جنس زندگی هستیم، از جنس طلای ناب. طلا نمی‌تواند مس باشد، اما ما در من‌ذهنی مس هستیم و به زور خودمان را مس کرده‌ایم درحالی‌که در اصل طلای ناب هستیم. هیچ‌کس محکوم به درد کشیدن نیست و ما می‌توانیم با راهنمایی بزرگانی چون مولانا از دردهای من‌ذهنی رها شویم.

ترک کن این جبر جمع منبَلان  
تا خبر یابی از آن جبرِ چو جان  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۸

🌿 این جبر مجموعه‌ی کاهلان یعنی منبَلان، که جمع من‌های ذهنی‌ست را ترک کن تا آسمان درونت باز شود و از آن جبر چو جان یعنی از آن واقعه باخبر شوی.

ترک معشوقی کن و کن عاشقی  
ای گمان برده که خوب و فایقی  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۹)

🌿 تو ترک معشوقی بکن و نگو که من معشوق هستم و همه عاشق من هستند، بلکه برعکس، عاشقی کن و عاشق خدا باش. معشوق خداست. عاشقی بدون من! اگر من داشته باشیم و ادای عاشقی را در بیاوریم یعنی ادای صوفی‌گری، و با یک تصویر ذهنی، تصویر ذهنی معنوی بسازیم، این عاشقی نیست بلکه مردگی‌ست. می‌گوید این کار را ترک کن، ای که فکر کردی خوب و پیروز هستی.

ای که در معنی ز شب خامش‌تری  
گفت خود را چند جویی مشتری؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۰

🌿 ای کسی که در معنی و معنویت یعنی حقیقت، از شب هم سیاه‌تر و تاریک‌تری، چرا برای متاع و گفته‌ها و باورهای خودت مشتری می‌جویی؟ چرا همانند جاهلی که با یک تصویر ذهنی زندگی می‌کند، ادای معنویت درمی‌آوری و به دنبال مشتری هستی، نصیحت می‌کنی، انتقاد، عیب جویی و مسئله‌سازی می‌کنی؟ بدان که این دید غلط است.

چشم‌داری تو، به چشم خود نگر  
منگر از چشم سفیهی بی‌خبر  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۲

گوش‌داری تو، به گوش خود شنو  
گوش‌گولان را چرا باشی گرو؟  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۳

🌱 تو خودت چشم‌داری، چشم‌هشیاریت را باز کن و از طریق فضاگشایی با چشم خودت نگاه کن، از چشم سفیه بی‌خبر یعنی من‌ذهنی توهمی نگاه نکن که چشم آن‌ها تنها متوجه ریاکاریست نه حقیقت‌یابی. وقتی دیدی چشم تو به جهان نمی‌رود و حضور ناظر داری و پله‌پله از نردبان بالا می‌آیی، دنباله‌روی از دیگران نکن و با چشم حضور ببین. تو خودت گوش‌هشیاری داری، با گوش خودت بشنو، به‌صورت ناظر نگاه کن، ببین چه می‌شنوی؟ گوش خود را گرو احمقان یعنی من‌های ذهنی نکن.

بی ز تقلیدی، نظر را پیشه کن  
هم برای عقل خود اندیشه کن  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۴

🌱 پس بدون تقلید، این نظر خداگونه‌ی خودت را یعنی توجه زنده زندگی را به‌کار ببر. خودت اندیشه کن، خلاق باش و فکرهایت را از دیگران نگیر.

تا کنی مر غیر را خبر و سنی  
خویش را بدخو و خالی می‌کنی  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶)

🌱 تا زمانی که بخواهیم من‌ذهنی دیگران را دانشمند و بزرگ کنیم یا دیگران را تغییر دهیم، یعنی نصیحت یا انتقاد کنیم، خودمان را از انرژی زنده‌ی زندگی خالی می‌کنیم.

در گوی و، در چهی ای قَلْبَان  
دست وادار از سیال دیگران  
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۳۵)  
-گو: گودال  
-قَلْبَان: بی‌حمیت، بی‌غیرت  
-سیال: سبیل

چو چون به بستانی رسی زیبا و خوش  
بعد از آن دامان خلقان گیر و کش  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۳۶

ای مُقیمِ حبس چار و پنج و شش  
نغزجایی، دیگران را هم بکش  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۳۷

🌱 ای بی‌غیرت، تو خودت هنوز در گودال و چاه عمیق ذهن هستی، آن وقت می‌خواهی دیگران را هم تغییر دهی؟ می‌گوید دست از سبیل مردم بردار و تمرکز روی خودت باشد.

🌱 هر موقع به بستانی که فضای یکتاییست و بسیار زیبا و خوش است رسیدی، آن موقع دامان خلق را بگیر و بکش.

🌱 ای کسی که حبس و زندانی چهار بعد و پنج حس و شش جهت این جهان، حبس مادیات یعنی زندانی مرگ هستی، اگر جای خوبی هستی دیگران را هم بگیر و با خودت بکش.  
در این سه بیت جناب مولانا می‌خواهد بگوید تمرکز روی خودت باشد و دست از سر دیگران بردار. هر موقع شمع حضورت روشن شد، خورشید درونت طلوع کرد، آن موقع نورش را به صورت خرد، زیبایی، عشق، شادی، آرامش و هزاران برکت به دیگران هم خواهد رسید.

با احترام و سپاس فراوان.

سارا از شیراز.